

منبع :

نشریه الکترونیکی رخداد

امیر دانش و تدبیر

تهیه و تنظیم: علیرضا صرفه جو

میرزا محمد تقی خان فراهانی (امیر کبیر)، در خانواده ای از طبقات پائین ایران به سال ۱۲۲۲ هجری قمری به دنیا آمد. نام پدرش «کربلایی محمد قربان» اهل روستای «هزاوه» (سلطان آباد پیشین) واقع در دو فرسنگی شهر اراک بود. شغل پدرش ابتدا کشاورزی بود، لیکن به علت نزدیکی روستای هزاوه با «فراهان» بعد ها در سلک نوکران «میرزا عیسی» قائم مقام بزرگ درآمد و پس از مدتی به سمت آشپزی و بعد ها به ناظر آشپزخانه ارتقا یافت.

کار کربلایی محمد قربان ایجاب می کرد، که با خاندان قائم مقام ارتباط و حشر و نشر داشته باشد و طبعا پسرش میرزا تقی هم با اطفال خانواده قائم مقام محشور بود. این وضع خاصی که برای این کودک، از دوران طفولیت پیش آمد، در تربیت وی بسیار موثر بود، زیرا از یک طرف میرزا تقی خود از طبقات محروم و پایین اجتماع بود و با روحیات و افکار طبقات محروم، که همیشه اکثریت مطلق مردم را تشکیل می دهند، آشنایی داشت و از سوی دیگر، با خانواده ای در سطح بالا و محلی که سررشته امور مملکت و ملت و سیاست، در آنجا متمرکز بود، رفت و آمد می کرد و طبیعی بود که میرزا تقی نیز با مسائل جاری مملکت برخورد پیدا می کرد.

در نتیجه، عوامل تربیتی خاص یک نوکرزاده و آشپز و عوامل تربیتی یک اشراف زاده، هر دو در او اثر می گذاشت، هم ناز و نعمت و رفاه و آسایش طبقات ممتاز را از نزدیک می دید و هم درد و رنج و زحمات و محرومیت های طبقات زحمتکش ملت را به خوبی لمس می نمود. هم طرز تفکر سردمداران مملکت را زیر نظر داشت و هم به روحیات و طرز فکر مردمی که نه سر و نه ته پیاز هستند، آشنا گردید و به طور خلاصه امیر کبیر، با هوش و استعداد سرشارش یک معجون جالب توجه و منشاء آثار بسیار مفید و گرانبهایی از آب درآمد.

میرزا تقی خان از هوش و استعداد فراوان و کم نظیری برخوردار بود که همین امر باعث متمایز شدن ایشان از بقیه افراد می شد. وی به همین جهت از دوران نوجوانی مورد توجه میرزا بزرگ و سپس قائم مقام فراهانی قرار گرفت و توانست به سمت منشی گری آن دو دست یابد. ایشان به سرعت مورد توجه قائم مقام و عباس میرزا نائب السلطنه قرار گرفت.

در دوران کودکی، نهار و غذای بچه های قائم مقام را می برد پشت در اتاق، و به انتظار می ایستاد، تا بچه ها نهارشان را صرف کنند، آن وقت برای جمع کردن ظرف ها و تمیز کردن میز غذا وارد اتاق می شد.

موقعی که بچه های قائم مقام درس می خواندند، از پشت در اتاق، به سخنان معلم که به بچه ها درس می آموخت، گوش می داد و هرچه می شنید به خاطر می سپرد و فرا می گرفت.

یک روز قائم مقام خواست بچه ها را امتحان نماید، هر چه از بچه ها می پرسید، بچه از عهده جواب بر نمی آمدند، اما میرزا تقی به آن سؤالات جواب صحیح می داد. قائم مقام با تعجب پرسید: «این ها را از کجا آموخته ای؟»

میرزا تقی گفت: «از پشت در اتاق درس!»

قائم مقام خواست به او جایزه بدهد، میرزا تقی به گریه افتاد و در حالی که بغض گلویش را گرفته بود گفت: «عوض جایزه، به معلم دستور بدهید که آن درس ها را به من هم یاد بدهد!»

قائم مقام خیلی خوشش آمد و دستور داد که معلم او را هم درس بدهد.

زندگی سیاسی

اولین تجربه سیاسی میرزا محمدتقی خان مربوط به قتل "گریبایدوف" وزیر مختار روسیه در ایران می باشد. سفر ایشان به روسیه با همراهی خسرومیرزا فرزند نایب السلطنه و هیئت همراه به منظور عذرخواهی از واقعه قتل گریبایدوف صورت گرفت. میرزا تقی خان طی سالهای آتی بیش از پیش در انجام امور دیوانی و غیره لیاقت و شایستگی نشان داد و در اواخر دوران سلطنت فتحعلی شاه در دستگاه محمدخان زنگنه امیرنظام و پیشکار آذربایجان وارد خدمت شد. چند سال بعد و در ۱۲۵۳ ق میرزا محمدتقی، وزیر نظام آذربایجان گردید. میرزا محمدتقی که اینک به امیرنظام ملقب شده بود در ۱۶ شوال ۱۲۵۳ به همراه ناصرالدین میرزا و ولیعهد، عازم روسیه شد و در ارمنستان (ایروان) با نیکلای اول تزار روسیه ملاقات کرد.

دومین ماموریت وی رئیس هیات سیاسی ایران به ارزنة الروم برای حل اختلاف مرزی بین ایران و امپراتوری عثمانی بود. در این ماموریت که چندسالی طول کشید، علاوه بر آشنایی با زد و بندهای سیاسی شرق و غرب با دلیری خاصی توانست اختلاف مرزی را به نفع ایران پایان دهد و محمره و اراضی وسیع طرف چپ شط العرب را که مورد ادعای عثمانی ها بود، به ایران ملحق کرد. این اقدام و پیشنهادهای مفید امیرکبیر، مورد عناد و حسادت حاجی میرزا آغاسی قرار گرفت.

در این سفر به اسرار دست اول سیاست های استعمارگران آشنا شد و آثار گرانبهایی در خود ذخیره کرد. بازدید از مراکز صنعتی و علمی روسیه و برخورد با آن همه ترقی های شرق، در میرزا تقی، احساسات خاصی ایجاد کرد و آتشی در درون سینه اش، برای تجدید وضع و ایجاد تحول در ایران شعله کشید و روح حساس و اراده سازنده او را تحت تأثیر قرار داد و او را به فکر نجات و ترقی و تکامل کشور انداخت.

پس از مرگ محمد شاه، در ششم شوال سال ۱۲۵۳ هجری قمری، میرزا تقی خان در تبریز بود. ولیعهد هم در تبریز زندگی می کرد. قرار شد ناصرالدین میرزا ولیعهد، همراه با هیأتی، برای تاجگذاری عازم تهران گردد. در این سفر میرزا تقی خان، مسئولیت سفر کاروان سلطنتی را به عهده داشت و فرمانی صادر کرد که در مسیر راه، همراهان شاه حق ندارند به احدی از مردم ظلم و تعدی نمایند و از احدی چیزی بگیرند. میرزا تقی خان با انضباط خاص و دقتی که در مسیر راه به وجود آورده بود، لیاقت و توانمندی خود را به خوبی نشان داد، به طوری که ناصرالدین شاه، در آغاز

سلطنت خود او را به صدراعظمی منصوب کرد. در ۲۲ ذی القعدة ۱۲۶۴ علاوه بر لقب امیر نظامی به القاب امیر کبیر و اتابک اعظم مفتخر شد.

اصلاحات

امیرکبیر در دوره کوتاه صدارت خود (سه سال و سه ماه) یک سری اصلاحات سیاسی، امنیتی، مالی، اقتصادی و فرهنگی انجام داد که نه تنها در دوران خود بلکه تا به امروز آثار و برکات آن در سراسر کشورمان موجود می باشد. در این راستا ایشان با رفتاری متهورانه، اقداماتی از قبیل ایجاد امنیت و پایان دادن به شورشها و یاغی گریها و کاهش نفوذ و دخالت بیگانگان (روس و انگلیس) و نیز اصلاحات مالی و جلوگیری از اجحافات پیدا و پنهان صاحبان قدرت و نفوذ را در اولویت برنامه های خود قرار داد.

امیر کبیر وقتی به اطرافیان دستگاه سلطنت نگاه می کرد، آنچه را می دید، همه ریاکاری، تملق، چاپلوسی، دروغ و نفاق بود. تعارف های خشک و خالی و چندش آور عده ای دلچک که در واقع آلت دست استعمار بودند، امیر را رنج می داد. او برای آبادانی کشور، به افرادی عالم، متخصص، متدین و کارآموده نیاز داشت.

اولین اقدام امیر کبیر چنین بود که دستور حذف القاب و تعارفات بی معنی که منشیان به عادت عهد صفویه و اوایل قاجاریه در مراسلات به کار می بردند، را داد.

از جمله اقدامات مهم امیرکبیر پایان دادن و سرکوب شورش محمدحسن خان سالار فرزند اللهیارخان آصف الدوله در خراسان (در نوروز ۱۲۶۶ ق) بود.

پس از فرار حسن خان سالار به میان ترکمانان، حمزه میرزای حشمت الدوله و کسان او در خراسان چنانکه باید کفایتی از خود بروز ندادند بلکه بر خلاف به تعدی نسبت به مردم و حرکات زشت دیگر دست زدند. محمد خان برادر سالار هم که در آستانه با جمعی از یارانش متحصن بودند، دائماً مردم را بر ضد حشمت الدوله تحریک می نمودند. عاقبت اکثر مردم مشهد طرفدار سالار گردیدند و به هواخواهی او قیام نمودند و سالار هم به دست یاری تراکمه به طرف مشهد حرکت کرد و سپاهیان حشمت الدوله را شکست داد تا آنجا که مقارن با رسیدن خیر مرگ محمد شاه او را در این شهر محصور ساخت. امیر کبیر برای دفع فتنه سالار و آرام کردن خراسان برادر حشمت الدوله، سلطان مراد میرزا را از تهران با توپخانه و هفت هزار پیاده مأمور خراسان نمود. سلطان مراد میرزا در نزدیکی جوبین، سالار را شکست داد و پس از تسخیر سبزوار و ترشیز و نیشابور حشمت الدوله را که در پناه یار محمد خان در حوالی هرات سر می کرد، پیش خود خواند و او را به فرمان امیر به تهران فرستاد و خود والی خراسان شد. سلطان مراد میرزا در تمام سال ۱۲۶۵ به محاصره مشهد و جنگ با اتباع سالار مشغول بود و امیر کبیر پیوسته از تهران به او مدد سپاهی می رساند. تا آنکه در اوایل سال ۱۲۶۶ کار بر محصورین تنگ شد و سلطان مراد میرزا وارد مشهد شد و سالار و کسان او را در شب دوشنبه شانزدهم جمادی الاخری ۱۲۶۶ کشت و به لقب حسام السلطنه منصوب شد.

در همان حال امیرکبیر ضمن نظم بخشیدن بر امور دستگاه سلطنت و حکومت و کنترلی که بر اعمال و رفتار دیوانیان، شاهزادگان، خاندان سلطنت، رجال و صاحبان قدرت و غیره اعمال می کرد، اصلاحات گسترده ای در امور اداری کشور

به عمل آورد و با ریشه‌کن کردن بسیاری از مفاسد اداری و مالی در اداره امور کشور نظامی نو پدید آورد؛ که البته همین اصلاحات برخی از مهمترین دیوانیان و صاحبان نفوذ و قدرت را با او دشمن کرد. او راه عموم عایدات نامشروع را که کارکنان دولت به عنوان مداخل از این و آن به عنف می گرفتند، مسدود و رشوه خواری را جداً منع نمود و برای هر مأمور و موظفی به قد لیاقت و کار موجهی برقرار ساخت.

از دیگر اصلاحات امیرکبیر بازسازی ارتش و قشون و پایه‌گذاری نظامی نو در نیروی نظامی کشور بود. آگاهان و ناظران امور در همان روزگار از سازمان نظامی جدیدی که امیرکبیر پایه گذاری کرد، سخت تمجید و تحسین می‌کنند. قآنی در مدح امیر می گوید:

به پایتخت پادشه فزودی آنقدر سپه
که صف کشد دو ماهه ره پیاده ها سواره ها

در موقع رسیدن امیر به تهران سپاه منظم ایران اگر چه اسماً چهار هزار نفر بود لیکن عده موجود از سیصد تن تجاوز نمی کرد. امیر که خود سپهسالار کل سپاه ایران یعنی امیر نظام بود و در ایام عباس میرزا در آذربایجان کاملاً به فنون عسکری آشنایی یافته بود، به سرعت به اصلاح امر سپاه توجه کرد و لشکریانی منظم و موظف به دستیاری معلمین فرنگی درست نمود.

او معتقد بود بدون داشتن یک ارتش مجهز و نیرومند به سلاح روز، در دنیایی که همه حدود و حقوق با زور تعیین می شود و سرنوشت همه کس و همه چیز، به زور بستگی دارد، نمی توان حق کشور و ملت را حفظ کرد و دست متجاوزان را کوتاه نمود. این بود که پایه یک ارتش نوین و مقتدری را به وضع مدرن روز ریخت. به طور کلی هر چیزی را که برای استقلال، عظمت و اعتبار یک کشور و آسایش، رفاه و سیادت یک ملت لزوم داشت، او در برنامه های اصلاحی خویش گنجانیده بود و آن هم نه فقط در مرحله فکر و ایده و برنامه ریزی، آن گونه که معمول زمامداران کشورهای عقب مانده است که طرح می ریزند، ولی به مرحله عمل نمی رسند، بلکه امیر کبیر قبل از هر چیز مردکار و عمل بود.

از دیگر اقدامات امیرکبیر ایجاد چاپارخانه، تذکره خانه (اداره گذرنامه)، بنای بازار و تیمچه و سرای امیر در تهران، تأسیس سازمان اطلاعاتی - جاسوسی و خیررسانی و خفیه‌نویسی بود که در دوران صدارت او بسیار کارآمد عمل می‌کرد. امیر کبیر همچنین تلاشهای بسیاری برای اصلاحات قضایی و به تبع آن از میان برداشتن رسم بست‌نشینی انجام داد که در بسیاری از موارد روندی انحرافی‌آمیز یافته بود.

از مهمترین اقدامات امیرکبیر تأسیس دارالفنون بود که پس از تلاشهای بسیار در ۵ ربیع‌الاول ۱۲۶۸ و فقط ۱۲ روز قبل از قتل امیرکبیر افتتاح شد. او امر به ساختن مدرسه ای مناسب این کار داده و از اتریش عده ای معلم و مستشار خواسته بود.

امیرکبیر در همان دوران کوتاه صدارت (۱۲۶۴-۱۲۶۸ ق) گامهای استواری برای توسعه اقتصادی و صنعتی کشور و نیز رشد اقتصاد تجاری کشور برداشت و برای مثبت شدن تراز بازرگانی خارجی ایران تلاشهای فراوانی انجام داد. انتشار روزنامه وقایع‌انفاقیه، تلاش برای ترجمه و انتشار کتب از دیگر اقدامات امیرکبیر بود. امیرکبیر که خود فردی مذهبی بود

در ارتقاء شأن و منزلت علما و روحانیون کوشید. به ویژه نقش برجسته امیرکبیر در سرکوب شورش باب و از میان برداشتن فتنه بابیه که با محاکمه و اعدام "سید علی محمد باب" به پایان رسید، روابط امیرکبیر و علمای دینی را بیش از پیش تحکیم بخشید.

جریان قیام بابیه بدین شرح بود که هنگام حبس سید علی محمد در شیراز و اقامت او در اصفهان جماعتی که به او گرویده بودند در غالب ولایات ایران مردم را به دین جدید خواندند و به تبلیغ و دعوت مشغول شدند مخصوصاً در یزد و خراسان و مازندران و زنجان کار ایشان بالا گرفت و چون علمای دین و حکام نیز به سختی پاپی ایشان می شدند، کم کم بین اصحاب دو گروه کار به نزاع و فتنه و قتل کشید و این حرکات به جای آنکه به این حال خاتمه یابد، بر عکس بیشتر تولید زحمت می کرد و تعصب بابیه در نشر آئین جدید و از خودگذشتگی ایشان زیادتیر می شد و چون این طایفه امیر کبیر را مانع پیشرفت کار خود می دانستند به توطئه برای قتل او اقدام نمودند اما این توطئه مکشوف شد و توطئه کنان به سختی عذاب دیدند.

امیر کبیر برای دفع بابیه که باعث اختلال امنیت غالب ولایات شده بودند، مأمورین مخصوص فرستاد و در همه جا رؤسای ایشان را به دست مأمورین مغلوب و مقتول کرد ولی در مازندران و زنجان به مقاومت سخت آنان مواجه شد. عاقبت بابیه را که در این دو ولایت هم به سختی از خود دفاع می کردند، در سال ۱۲۵۶ شکست داد و قلعه های ایشان را گرفت.

در موقع زد و خورد با بابیه سید علی محمد در قلعه چهریق آذربایجان زندانی بود. پس از دفع مجاهدین بابیه تصمیم به قتل پیشوای ایشان گرفته شد و سید علی محمد را از چهریق به تبریز آوردند و پس از ترتیب مجلس مناظره ای بین او و علمای تبریز، او را در روز دوشنبه ۲۷ شعبان ۱۲۲۶ تیر باران کردند.

پس از کشته شدن سید علی محمد بین پیروان او بر سر جانشینی باب اختلاف شد. جمعی قلیل جانب میرزا یحیی معروف به صبح ازل را گرفتند و طایفه ای دیگر که اکثریت یافتند، تابع میرزا حسینعلی بهاء الله شدند. این دو تن از اهل نور مازندران و از طرف پدر برادر یکدیگر بودند و ابتدا نیز با هم موافقت داشتند، لیکن کمی بعد بین ایشان رقابت درگرفت و اتباع بهاء الله یعنی بهائیه به دشمنی با پیروان صبح ازل یعنی ازلیه قیام نمودند و ازلیان در اقلیت افتادند.

در سال ۱۲۶۸ یعنی بعد از قتل امیر کبیر بابیه در تهران در ۲۸ شوال به طرف ناصرالدین شاه تیر انداختند اما تیر خطا رفت و بر اثر آن جمعی از رؤسای بابیه پایتخت دستگیر و به زشت ترین روش به قتل رسیدند.

وطن دوستی و مخالفت شدید امیرکبیر با نفوذ کشورهای خارجی در ایران، تلاش برای برقراری عدالت و امنیت، جلوگیری از شکنجه و آزار متهمان و مجرمان، جلوگیری از پناهندگی جنایتکاران و مجرمین سیاسی و غیره در سفارتخانه های خارجی و تلاش برای قطع ارتباط جاسوسی - اطلاعاتی اتباع داخلی برای نمایندگان خارجی از دیگر اقدامات اصلاحگرانه امیرکبیر در طول دوران کوتاه صدارت بود.

امیرکبیر که از همان آغاز صدارت سخت مورد حمایت و اعتماد ناصرالدین شاه قرار گرفته بود، در روز جمعه ۲۲ ربیع الاول ۱۲۶۵ با ملکزاده خانم عزت الدوله خواهر تکی شاه ازدواج کرد.

او به حق درک کرد، که فقر و فساد برای رشد و نمو استعمار، بهترین زمینه مساعد است و لذا با تمامی قدرت، برای ریشه کن کردن فقر و فساد برای رشد و نمو استعمار، بهترین زمینه مساعد است و لذا با تمامی قدرت، برای ریشه کن کردن فقر و فساد کوشش کرد. وی افراد نالایق و خود فروش و پست را که مانند ماشین خودکار در اختیار استعمارگران قرار می گرفتند، با قاطعیت از هیأت حاکمه بیرون ریخت.

او فهمید و لمس کرد تا روزی که مشکلات علمی و فنی کشور، توسط کارشناسان و مستشاران خارجی حل می شود، مملکت روی استقلال را نخواهد دید.

امیر کبیر معتقد بود، که ثروت مملکت بایستی در خود کشور خرج شود. معادن و ذخائر کشور، باید توسط متخصصین همین کشور، استخراج گردد. پول و سرمایه ملت بایستی در رشته های اقتصادی این آب و خاک به جریان افتد و لذا با نهایت پشتکار، برای تحقق بخشیدن به این اهداف عالی دست به کار شد.

امیر کبیر اعتقاد داشت، که یک کشور مستقل، باید همه چیز خود را در داخل خاک خویش تهیه کند و از فروختن مواد خام به قیمت ارزان و خریدن مصنوعات گران قیمت، نتیجه ای جز ورشکستگی، عاید کشور نخواهد شد. از این رو برای صنعتی کردن کشور و استخراج معادن، تلاش خستگی ناپذیری را آغاز کرد.

سال ۱۲۶۴ هجری قمری، نخستین برنامه ی دولت ایران برای واکسن زدن به فرمان امیرکبیر آغاز شد. در آن برنامه، کودکان و نوجوانانی ایرانی را آبله کوبی می کردند. اما چند روز پس از آغاز آبله کوبی به امیر کبیر خبر دادند که مردم از روی ناآگاهی نمی خواهند واکسن بزنند. به ویژه که چند تن از فالگیرها و دعانویسها در شهر شایعه کرده بودند که واکسن زدن باعث راه یافتن جن به خون انسان می شود.

هنگامی که خبر رسید پنج نفر به علت ابتلا به بیماری آبله جان باخته اند، امیر بی درنگ فرمان داد هر کسی که حاضر نشود آبله بکوبد باید پنج تومان به صندوق دولت جریمه بپردازد. او تصور می کرد که با این فرمان همه مردم آبله می کوبند. اما نفوذ سخن دعانویسها و نادانی مردم بیش از آن بود که فرمان امیر را بپذیرند. شماری که پول کافی داشتند، پنج تومان را پرداختند و از آبله کوبی سرباز زدند. شماری دیگر هنگام مراجعه مأموران در آب انبارها پنهان می شدند یا از شهر بیرون می رفتند.

روز بیست و هشتم ماه ربیع الاول به امیر اطلاع دادند که در همه ی شهر تهران و روستاهای پیرامون آن فقط سیصد و سی نفر آبله کوبیده اند. در همان روز، پاره دوزی را که فرزندش از بیماری آبله مرده بود، به نزد او آوردند. امیر به جسد کودک نگرست و آنگاه گفت: ما که برای نجات بچه های تان آبله کوب فرستادیم. پیرمرد با اندوه فراوان گفت: حضرت امیر، به من گفته بودند که اگر بچه را آبله بکوبیم جن زده می شود. امیر فریاد کشید: وای از جهل و نادانی، حال، گذشته از اینکه فرزندت را از دست داده ای باید پنج تومان هم جریمه بدهی. پیرمرد با التماس گفت: باور کنید که هیچ ندارم. امیرکبیر دست در جیب خود کرد و پنج تومان به او داد و سپس گفت: حکم بر نمی گردد، این پنج تومان را به صندوق دولت بپرداز.

چند دقیقه دیگر، بقالی را آوردند که فرزند او نیز از آبله مرده بود. این بار امیرکبیر دیگر نتوانست تحمل کند. روی صندلی نشست و با حالی زار شروع به گریستن کرد. در آن هنگام میرزا آقاخان وارد شد. او در کمتر زمانی امیرکبیر را در حال گریستن دیده بود. علت را پرسید و ملازمان امیر گفتند که دو کودک شیرخوار پاره دوز و بقالی از بیماری آبله مرده‌اند. میرزا آقاخان با شگفتی گفت: عجب، من تصور می‌کردم که میرزا احمدخان، پسر امیر، مرده است که او این چنین های‌های می‌گیرد. سپس، به امیر نزدیک شد و گفت: گریستن، آن هم به این گونه، برای دو بچه‌ی شیرخوار بقال و چقال در شأن شما نیست. امیر سر برداشت و با خشم به او نگریست، آنچنان که میرزا آقاخان از ترس بر خود لرزید. امیر اشک‌هایش را پاک کرد و گفت: خاموش باش. تا زمانی که ما سرپرستی این ملت را بر عهده داریم، مسئول مرگشان ما هستیم. میرزا آقاخان آهسته گفت: ولی اینان خود در اثر جهل آبله نکوبیده‌اند.

امیر با صدای رسا گفت: و مسئول جهلشان نیز ما هستیم. اگر ما در هر روستا و کوچه و خیابانی مدرسه بسازیم و کتابخانه ایجاد کنیم، دعانویس‌ها بساطشان را جمع می‌کنند. تمام ایرانی‌ها اولاد حقیقی من هستند و من از این می‌گیرم که چرا این مردم باید این قدر جاهل باشند که در اثر نکوبیدن آبله بمیرند.

اقدامات مصلحانه امیر اگر چه سراسر متضمن خیر و نفع عام بود و در صورت دوام یافتن صدارت امیر، ایران را قرین سعادت و ترقی و تعالی می‌کرد لیکن در مقابل، حسد و دشمنی مغرضان را که به علت فساد و بی‌لیافتی به توسط امیر از کارها برکنار شده و راه نفوذ و منفعت ایشان مسدود گردیده بود، روز به روز بیشتر تحریک می‌کرد و این جماعت برای زمین زدن امیر به دو وسیله امیدوار بودند؛ یکی جوانی و بی‌تجربگی شاه دیگر نفوذ فوق‌العاده مهد علیا مادر او که از ابتدا نسبت به امیر نظر خوشی نداشت و بهانه او در دشمنی با اتابک به ظاهر این بود که این مرد که از خاندان پست است باستبداد تمام حقوق و مستمریات شاهزادگان و اعیان و نجبا و روحانیون را قطع کرده و دست ایشان را از همه کارها کوتاه نموده است. در صورتی که در حقیقت امیر راه اعمال و نفوذهای بی‌جا را بر مهد علیا بسته و جلوی بعضی حرکات بوالهوسانه او را گرفته بود و به همین جهت مهد علیا با او عنادی تمام داشت و می‌خواست به هر وسیله باشد میرزا آقا خان نوری وزیر لشکر را به جای او بنشانند.

اولین دشمنی علنی که از مخالفین امیر بر ضد او سرزد، قریب پنج ماه بعد از صدارت او یعنی ده روز پس از آن بود که امیر با وجود مخالفت مهد علیا به ازدواج با خواهر شاه سرافراز گردیده بود به این معنی که در ۱۸ ربیع الثانی ۱۲۶۵ دشمنان امیر پنج فوج (دو هزار و پانصد نفر) از سربازان آذربایجانی مقیم پایتخت را که موجبشان عقب افتاده بود به قیام بر ضد امیر کبیر و تقاضای تغییر او واداشتند. شورشیان دور خانه امیر را گرفتند و به هتاک و بی‌حرمتی پرداختند و دو تن از نوکران امیر هم در این واقعه به قتل رسیدند. شاه که از عهده خواباندن این شورش عاجز بود، چاره‌ای ندید جز آنکه تقاضای امیر را در کناره‌گیری بپذیرد. امیر به خانه میرزا آقا خان رفت. میرزا آقا خان و جمعی دیگر بزحمت شورش سربازان را بآرامی خواباندند و امیر به شغل خود برگشت و میرزا آقا خان به لقب اعتمادالدوله ملقب گردید.

ناصرالدین شاه با وجود جوانی تا مدتی در مقابل القائات دشمنان امیر و تحریکات مادر خود مقاومت به خرج می‌داد و از عملیات و اقدامات امیر پشتیبانی می‌کرد اما بتدریج مغلوب دمدمه‌های ایشان گردید و از اواخر سال ۱۲۶۷ کم‌کم نظر خود را نسبت به آن وزیر با تدبیر تغییر داد. مخصوصاً چون امیر در میان سپاهیان محبوبیتی تام داشت، مغرضین به شاه فهماندند که امیر در خیال سلطنت است و از آنجا که امیر هم در انجام کارها تا حدی استبداد به خرج می‌داد و غالباً به اوامر شاه جوان اعتنایی نمی‌کرد، سوء ظن شاه نسبت به او شدت یافت تا آنکه در مراجعت از سفر اصفهان

امیر بر خلاف امر شاه که یکی از برادران خود را به حکومت قم منصوب کرده بود او را به آمدن به تهران واداشت و شاه بار دیگر برادر را به حکومت برقرار نمود و بر اثر این حرکت از امیر سخت مکدر گردید و چون به تهران آمد از بیستم محرم ۱۲۶۸ به بعد دیگر امیر را به دربار نخواند و فرمان عزل او از صدارت صادر گردید ولی شاه مقام امارت نظام را همچنان در عهده او گذاشت و میرزا آقاخان اعتماد الدوله نوری وزیر سابق لشکر به صدارت برقرار شد.

پس از عزل امیر نظام چون مهد علیا و اعتماد الدوله از ماندن امیر در تهران نگران بودند و می ترسیدند که شاه اندکی بعد بر سر مهر آید و بار دیگر او را به صدارت بخواند، شاه را واداشتند تا امیر را به حکومت فارس یا قم یا اصفهان تکلیف کند. امیر ابتدا نپذیرفت اما عاقبت به حکومت کاشان راضی شد. در این میان سفیر روس که علاقه خاصی به حفظ جان امیر نشان می داد و از روی کارآمدن اعتماد الدوله راضی نبود از نادانی عده ای را برای نگاهبانی امیر به گرد خانه او فرستاد. این عمل خودسرانه، شاه و درباریان را متغیر ساخت و باعث آن شد که امیر را به باغ فین کاشان به تبعید بفرستند و چون درباریان از اقدامات سفیر روس و اعمال نفوذ او برای برگرداندن امیر ترس داشتند بالاخره شاه را به صدور حکم قتل آن مرد بی مانند واداشتند و حاجب الدوله را که از قضا از شاگردان و دست پروردگان امیر بود به کاشان فرستادند و او در هجدهم ربیع الاول ۱۲۶۸ در حمام، دلاک را به زدن رگهای امیر واداشت و امیر کبیر بدون اظهار هیچ گونه عجز و لابه به این طریق دردناک در حمام فین کاشان جان سپرد و جنازه او را از آنجا برای دفن به عتبات بردند.

رمیده از عطش سرخ آفتاب کویر،

غریب و خسته رسیدم به قتلگاه امیر.

زمان، هنوز همان شرمسار بهت زده،

زمین، هنوز همین سخت جان لال شده،

جهان هنوز همان دست بسته تقدیر!

هنوز، نفرین می بارد از درو دیوار.

هنوز، نفرت از پادشاه بد کردار.

هنوز وحشت از جانیان آدمخوار!

هنوز لعنت بر بانیان آن تزویر.

هنوز دست صنوبر به استغاثه بلند،

هنوز بید پریشیده سر فکنده به زیر،

هنوزهمهمه سروها که " ای جلاد!

مزن! مکش! چه کنی؟ های!؟

ای پلید شریر!

چگونه تیغ زنی بر برهنه در حمام؟!

چگونه تیر گشایی به شیر در زنجیر!؟

هنوز، آب، به سرخی زند که در رگ جوی،

هنوز،

هنوز،

هنوز،

به قطره قطره گلگونه، رنگ میگیرد،

از آنچه گرم چکید از رگ امیر کبیر.

نه خون، که عشق به آزادگی، شرف، انسان،

نه خون، که داروی غم های مردم ایران.

نه خون، که جوهر سیال دانش و تدبیر.

هنوز زاری آب،

هنوزناله باد،

هنوز گوش کر آسمان، فسونگر پیر.

هنوز منتظرانیم تا ز گرمابه

برون خرامی، ای آفتاب عالم گیر.

نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است.

تو را ز کنگره عرش می زنند صغیر!

به اسب و پیل چه نازی؟ که رخ به خون شستند،

درین سراچه ماتم، پیاده، شاه، وزیر!

چون او دوباره بیاید کسی؟

مجال مجال،

هزاران سال بمانی اگر،

چه دیر....

چه دیر....!

"فریدون مشیری"

پاورقی ها:

۱. آدمیت، فریدون؛ امیرکبیر و ایران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، چاپ نهم، ۱۳۸۴.

۲. صادقی اردستانی، احمد؛ کودکی زنان و مردان بزرگ جهان؛ موسسه انو اتابک اعظم مفتخر شد.

ایشان از بقیه افراد می شد. وی که به دستور شاتشاراتی امام عصر(عج)؛ چاپ اول؛ ۱۳۸۷.

۳. منشآت قائم مقام، چاپ ۱۲۸۰.
۴. ملکی، حسین؛ زندگانی میرزاتقی خان امیرکبیر؛ علمی؛ ۱۳۲۳.
۵. کاوه جبلی، علیرضا؛ سیاست خارجی امیرکبیر؛ جویا؛ ۱۳۷۱.
۶. اقبال آشتیانی، عباس؛ میرزا تقی خان امیرکبیر؛ دانشگاه تهران؛ ۱۳۴۰.
۷. احمد پناهی، محمد؛ امیرکبیر تجلی افتخارات ملی؛ کتاب نمونه؛ ۱۳۷۴.
۸. روشنی زعفرانلو، قدرت‌الله؛ امیرکبیر و دارالفنون؛ دانشگاه تهران؛ ۱۳۵۴.
۹. هاشمی رفسنجانی، علی اکبر؛ امیر کبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار؛ دفتر انتشارات اسلامی؛ ۱۳۶۳.
۱۰. حکیمی، محمود؛ داستان‌هایی از زندگانی امیرکبیر؛ دفتر نشر فرهنگ اسلامی؛ ۱۳۷۳.
۱۱. نجمی، ناصر؛ چهره امیر؛ عطایی؛ ۱۳۶۸.
۱۲. اقبال آشتیانی، عباس/عاقلی، باقر؛ تاریخ ایران پس از اسلام؛ چاپ نهم؛ ۱۳۸۷.